

## تحلیل نوعی تداخل زمانی فعل در متون روایی قدیم

دکتر محمود براتی\*، حسن زیاری\*\* و امیر ضیغمی\*\*\*

### چکیده

در این مقاله به بررسی و تحلیل تداخل زمانی افعال در متون نظم و نثر قدیم فارسی و دلایل و کارکردهای علمی آن پرداخته شده است. مطابقت زمانی افعال در توالی جملات در یک متن، قاعده‌ای است که معمولاً رعایت می‌شود، اما در متون روایی و داستانی امروزی، گاهی از این توالی زمانی به دلایل روایی عدول می‌شود و گمان بر این است که این خصلت متون داستانی امروزی است، درحالی‌که در متون کهن نیز این ابتکار در تداخل زمانی به چشم می‌خورد و کارکردی خاص دارد که شایسته توضیح و توجیه علمی است؛ چراکه دستوریان و مصححان کمتر بدان توجه کرده‌اند و برخی مصححان ناگزیر از اصلاح‌های ناروا بوده‌اند. بدین منظور، ابتدا نمونه‌هایی از تداخل زمان افعال در متون نظم و نثر قدیم فارسی - که در آنها برخلاف زبان معیار امروز دو فعل ناهم‌زمان یا دو وجه گوناگون در جوار هم قرار گرفته است - استخراج، دسته‌بندی، و تحلیل نحوی-معنایی شده است. سپس، در توجیه مقبولیت این ویژگی سبک‌شناختی به گرت‌برداری از ساختار جمله‌های فعلیه زبان عربی توجه شده و علت به‌کارگیری این شیوه و چگونگی تأثیرگذاری آن بر مخاطب نیز مورد بررسی قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: سبک‌شناسی، دستور زبان، تداخل زمانی افعال، صنعت الثفات، متون روایی

### مقدمه

افعال در زبان علاوه بر این‌که بار معنایی دارند و رکن اصلی جمله‌اند، تنها مقوله‌ی زماندار زبان نیز هستند. موضوع زمان، در زبان فارسی به اشکال ماضی و مضارع و مستقبل نمود یافته است که هر یک بالاستقلال دربردارنده‌ی زمان جمله هستند و گاهی در توالی همدیگر نیز به کار می‌روند. در زبان فارسی معیار امروزی، افعال در زمان‌های یکسان و مشابه استعمال می‌شوند. انحراف زمان افعال از قاعده تطابق زمان‌ها در زبان مخاطب مرسوم نیست و گاهی برخی از نویسندگان در داستان‌های خود از این قاعده عدول می‌کنند و از ویژگی‌های دیگر زبان بهره می‌برند، اما قاعده برآن است که دو فعلی که به دنبال یکدیگر می‌آیند تجانس

زمانی داشته باشند. هم در نوشته‌های امروزی و هم در متون قدیم فارسی، شواهدی مبنی بر عدول از قاعده معمول زمانی جمله، در اثنای کلام و استفاده از زمان‌های دیگر یافت شده است. ساختار طبیعی جمله در زبان فارسی ایجاب می‌کند که زمان فعل با مقام آن در جمله متناسب باشد. در این میان، برخی از زمان‌های افعال با اندکی دگرگونی در زمان استعمال می‌شود ولی همچنان بر قرار خود (پیروی از اسلوب یک‌جهتی زمانی) باقی است. در زیر در دو دسته‌بندی ساده این چرخش را نشان می‌دهیم:

### ۱. همجواری افعال در زبان معیار امروزی در صیغه‌های مختلف زمانی

#### ۱.۱. عطف دو فعل یا دو جمله:

«حسن به خانه رفت و بازگشت» (هر دو ماضی مطلق) یا «اکبر پس از انجام دادن تکالیفش، مسواک می‌زند و می‌خوابد» (هر دو مضارع اخباری) یا «من دیدم که اکبر به خانه می‌رفت» (ماضی ساده و استمراری) یا «اگر درس بخوانی موفق می‌شوی» (مضارع التزامی و اخباری) و... چنان‌که می‌بینیم در جملات بالا، زمان دو فعلی که در توالی همدیگر به کار رفته سازگار و یک‌سوست.

#### ۱.۲. فعل اول به شکل صفت مفعولی و فعل دوم زمان مورد نظر گوینده:

«اکبر به خانه رفته، خوابید» یا «لباس‌هایش را شسته، می‌خوابد» یا «لباس‌هایش را شسته، غذا خواهد خورد» در هر دو شماره قبل، فعل‌ها هم‌وجه و هم‌زمان هستند.

### ۲. تداخل زمانی افعال در متون قدیم

#### ۲.۱. تجانس زمانی افعال

در فارسی قدیم چنان‌که امروزه مرسوم و متداول است، افعال هم‌جوار و هم‌عرض مستعمل بوده و ناگفته مشخص است که زبان فارسی امروزه بربنای زبان قدیم نهاده شده است. در فارسی قدیم چنان‌که در شواهد زیر می‌بینیم، زمان افعال متجانس است: «دیگر صیادان دریغ خوردند و ملامتش کردند» (سعدی، ۱۳۸۱: ۱۱۸)؛ «مشت‌زنی را حکایت کنند که از دهر مخالف به فغان آمده بود و حلق فراخش از دست تنگ به جان رسیده» (همان: ۱۱۹-۱۲۰) و ...

#### ۲.۲. ناهمگونی زمانی و وجه افعال

اما ناهمگونی در زمان و وجه افعال در قدیم نیز کاربرد داشته است و دستوریان بدان نپرداخته‌اند. این ناهمگونی را براساس زمان آنها می‌توان در چند دسته طبقه‌بندی کرد. در زیر به طبقه‌بندی و تحلیل این گروه‌ها خواهیم پرداخت:

#### ۲.۲.۱. ماضی ساده + مضارع اخباری در جمله خبری بدون واو:

«عبدالمطلب گفت: چون خانه کعبه را بر آن حال یافتم و بتان را نگونسار دیدم، بی‌خویش شدم تا بدان غایت که ندانستم که چه گویم و دست بر چشم می‌مالم و می‌گویم که مگر خفته‌ام» (خرگوشی، ۱۳۶۱: ۳۲).

«یک روز بیرون رفتم به بطحای مکه. به هر نبات و حشیش که می‌گذرم همچنان بود که در روی من می‌خندید» (همان: ۳۴).

«در ولایتی درختی بوده است از برود، و اندر زیر درخت خانه موشی که نام او افریدون بود، و در همان جایگاه خانه‌ای بود از آن گربه‌ای، نام وی رومی. روزی موش بیرون آمد. به جستن قوتی می‌گردد و چیزی که بخورد می‌جوید و چپ و راست می‌نگرد. نگاه کرد، گربه‌ای را دید» (بخاری، ۱۳۶۱: ۲۱۶).

«بود مردی سنگ شد در کوه چین اشک می‌بارد دو چشمش بر زمین»

(عطار، ۱۳۸۳: ۳۹۳)

«روزی مرا دید می‌گوید: آخر برهان مرا از این مشکل، هرگز دوستی یکرویه نباشد» (شمس تبریزی، ۱۳۸۵: ۲۷۹).

«کودکان مکتب ما همه سر فرو بردند، مشغول وار گرد می‌نگرد کسی را می‌جوید که با او لاغ کند یا بازی، هیچ کس را نمی‌بیند که بدو فراغت دارد» (همان: ۲۹۱).

«خلیفه را می‌گویم که دستم درد کرد از زدن... حاصل به خانه بردندش. تا ماهی برون نیامد. بعد از آن برون آمد، مادرش می‌گوید کجا می‌روی؟» (همان: ۲۹۳).

«بانگ برآمد و فریاد و زاری، واویلا گفت؛ شوهر از برون در می‌گوید که ای زنک...» (همان: ۲۹۶).

«همانا که آشفته‌وار چون به مقام خود باز آمدم، می‌بینم که باز جانم باز در قفس قلب من بی‌قرار و پروازکنان شد» (افلاکی، ۱۳۶۲: ۱۸۰/۱).

«از ناگاه به حضرت مولانا رسیدم که از برابر من می‌آید؛ به حکم ضرورت سر نهادم» (همان: ۲۱۲/۱).

#### ۲،۲،۲. ماضی ساده + (نهاد) + مضارع اخباری در جمله با واو عطف:

«و [زنان] می‌گفتند: ای حلیمه، تو امروز به دختران پادشاه مانی از تنعم و نازکی، و دیروز رنگ تو گردیده بود و در سختی بودی، ترا حالتی افتاده است، و من هیچ نمی‌یازم گفت از آنکه در خواب مرا گفته بودند حال خود پوشیده دار» (خرگوشی، ۱۳۶۱: ۳۵).  
«از جشنسلف شاه و شاهزاده طبرستان... نامه پیش تنسر هربرد هرابده رسید، خواند، و سلام می‌فرستد و سجود می‌کند و هر صحیح و سقیم که در نامه بود مطالعه رفت...» (مینوی، ۱۳۵۴: ۴۹).

«نظر به خود می‌کردم تا خود را هر ساعتی بر چه رنگ بینم و از الله چه عجایب‌ها بینم که بیشتر از عجایب دنیا باشد و بیرون از عجایب عالم بود خود را همچو وعایی دیدم که در مشام من آثار معرفت‌الله فرونشسته است بر زبر یکدیگر و عجایب‌های دیگر که در گفت نیاید و من دست بر وی می‌زنم و آن همه در جنبش می‌آید گوناگون همچنانکه آب زره پوشد به وقت باد و من در خود آن همه را نظاره می‌کنم و می‌بینم و الله أعلم» (بهاء ولد، ۱۳۵۲: ۱۱/۱).

«این از جمله عجایب است تا من در این بودم، محمد را به من باز داد چون ماه شب چارده، و بویش چون بوی مشک می‌دمد» (شمس تبریزی، ۱۳۸۵: ۳۱).

«... و نوری از چشم‌های او می‌آمد. و در عنان آسمان می‌شد، و من می‌نگرم» (همان: ۳۸).

«و مرا نرم بخوابنیدند بر پهلوی، و سینه من بشکافتند. من می‌نگرم و از آن المی و رنجی نمی‌یابم» (همان: ۴۰).

«و دست خود بر سینه من مالید و آن شکاف فراهم آمد و من بدان می‌نگرم» (همان: ۴۱).

«خواجۀ رئیس را که اصطلاحات بود میان ما، پنهان آواز دادم. به شفاعت آمد، خدمت کرد و من هیچ التفات نمی‌کنم بر او.

این بچه می‌نگرد که آه رئیس را اینچنین می‌دارد... اکنون می‌روم و آن کودک پس من می‌آید» (همان: ۲۹۲).

«گفت: در باغی دیدم خود را بی‌خود شدم و مولانا در صفی می‌آید و جمال‌الدین دگر می‌آید» (همان: ۲۹۸).

#### ۲،۲،۳. صفت مفعولی + مضارع اخباری در جمله خبری با واو عطف:

«پس [ماده خر] بیامد و بر همه چهارپایان سبق می‌برد و زنان همه متعجب مانده. و مرا آواز می‌دهند و می‌گویند: ای دختر بوذویب...» (خرگوشی، ۱۳۶۱: ۳۹).

«و من ترا که عابدی همین گویم که این موش این قوت به گزاف ندارد. از بهر من تیشه‌ای طلب کن تا جای او بکنم، بود که سبب قوت او را به جای آرم. عارف برفت و از همسایه‌ای تیشه‌ای بیاورد و به دست مهمان داد و من اندر این حال، اندر سوراخ پنهان گشته و سخن ایشان می‌شنوم» (بخاری، ۱۳۶۱: ۳-۱۶۲).

«در حال عثمان رئیس را دیدند در رباط از پای درافتاده و خون از دهان او می‌رود و بی‌هوش شده بود و نگونسار شده» (غزنوی، ۱۳۴۰: ۱۲۷).

#### ۲،۲،۴. ماضی ساده + مضارع اخباری در جمله خبری با واو عطف:

«رسول گفت شوهرت آنست که سپیده در چشم دارد. زن بازگردید و چشم شوهر برمی‌دارد و درمی‌نگرد» (خرگوشی، ۱۳۶۱: ۱۰۱).

«من پشیمان شدم سخت از آن‌که در مکه رفتم. و با خود گفتم اگر من در منزلی از منازل بنی‌سعد توقف کردم، مرا بهتر بودی. پس بیامدم و در خانه‌ای می‌روم و بیرون می‌آیم و در دیگری می‌روم» (بخاری، ۱۳۶۱: ۳۶).

«گفت مرا در این دشت موشی دوست است و اگر ما آنجا رسیم، او این دام را ببرد. و روی بدان جایگاه نهادند. کلاغ در پی ایشان ایستاد و می‌نگرد تا خود چه حیلت سازند» (همان: ۱۵۵).

#### ۲،۲،۵. فعل ربطی + مضارع اخباری در جمله خبری بدون واو عطف:

«مرا در اوایل کار عادت چنان بود که گرد تمامت اکابر و شیوخ و گوشه نشینان و درویشان می‌گشتم و استمداد و استعانت می‌طلبیدم و چون طالب صادق بودم ناچار ازینها می‌گردم» (افلاکی، ۱۳۶۲: ۱۵۶/۱).

#### ۲،۲،۶. صفت مفعولی + مضارع اخباری در جمله خبری بدون واو عطف:

«آن دانشمند بزرگ با چندان اهلیت، غاشیه شیخ را برگرفته پیش اسبش می‌دوید. در راه هر لحظه بی‌اعتقاد می‌شود که فلان شیخ پیش او آمد سلام کرد او التفاتش نکرد» (تبریزی، ۱۳۸۵: نیمه دوم کتاب، ۱۹).

#### ۲،۲،۷. ماضی بعید + نهاد + مضارع اخباری در جمله خبری بدون واو:

«سلطان محمود از لشکر جدا مانده بود، سخت گرسنه، آسیابان را می‌گوید: سلام علیک چیزی دارید که بخوریم؟» (همان: ۳۲).

- نمونه‌های فوق در جمله‌های شرطی و شبه‌شرطی:

|                               |                                 |
|-------------------------------|---------------------------------|
| پس به عشرت جفت یکدیگر شدند    | «آن دو روبه چون به هم همبر شدند |
| آن دو روبه را ز هم افکنند باز | خسروی در دشت شد با یوز و باز    |
| ما کجا با هم رسیم آخر بگوی    | ماده می‌پرسد ز نر کای رخنه‌جوی  |
| بر دکان پوستین‌دوزان شهر      | گفت اگر ما را بود از عمر بهر    |

(عطار، ۱۳۸۳: ۳۲۲)

«رعب بر احوال ایشان غالب گشت، بدین معانی انکارها نمودند و نیک دور شمردند، ایلیچیان چون از پیغام پرداختند، بر فور بازگشتند و با طعام نایستادند، بوری و بیسور و طغاش نیز روان گشتند... هر کدام به لشکر برنکوتای می‌رسید با امرای بزرگتر بی‌سلاح روان می‌کنند و بقایای ایشان را بر حسب مصلحت دید ساخته می‌کنند و نیک پرداخته، اول که خواجه به حضرت رسید» (جوینی، ۱۳۶۷: ۵۷/۳).

#### ۲،۲،۸. ماضی استمراری + واو + مضارع اخباری:

«باز در گوشه دامن قهرالله می‌نگریستم صد هزار سر می‌دیدم از تنه برداشته و پیوند از پیوند جدا کرده و از روی دیگر می‌بینم صد هزار رود و جام و اغانی و بیت و غزل‌ها و بر گوشه دیگر صد هزار خدمتکار رقااص، با وجد ایستاده و گل‌دسته‌های جان را از روضه انس بدست هر کالبدی باز داده و می‌بینم» (بهاء‌ولد، ۱۳۵۲: ۴/۱).

#### ۲،۲،۹. ماضی ساده + نهاد + ماضی نقلی در جمله خبری با واو:

«مولانا به باغ چلبی حسام‌الدین می‌رفت تنها؛ و من بنده در پی آن سلطان دین آهسته آهسته می‌رفتم؛ و سوگندان عظیم می‌خورد که به حق ذوالجلال والاکرام که برین چشم‌های ظاهر می‌دیدم که حضرت شیخ گزی از زمین بالاتر بین السماء والارض می‌رفت و من بیهوش گشته افتاده‌ام؛ چون برخاستم؛ خداوندگار به کار خود رفته بود» (افلاکی، ۱۳۶۲: ۵۷۰/۱).

۲،۲،۱۰. جمله‌های تشبیهی و شبه آن:

«دیدم که پاره پاره فکرت کم‌تر می‌شد و خواب بر من مستولی می‌شد. گفتم مگر چنانست که جدی نمی‌کنم و در اندیشه می‌آیم تا در خواب می‌شوم و چون در خواب می‌شوم، گویی درختی را مانم که در خاکم و اگر در خواب بی‌خبر می‌شوم، گویی در عدمم و چون بیدار می‌شوم، گویی سر از خاک بر می‌آورم و چون پاره‌ای در خواب نظر می‌کنم، گویی بلند می‌شوم و چون به چشم نظر می‌کنم و باندام حرکت می‌کنم، گویی شاخ‌ها بیرون می‌آید...» (بهاء ولد، ۱۳۵۲: ۸/۱).

«گفتم ای الله شرایط بندگی و اخلاص و قیام و رکوع و سجود و لرزیدن از هیبت در ادراک من ثابت دار و ادراک مرا جمع می‌دار تا ناگه از الله متحیر می‌شوم و از مکان به لامکان می‌روم و از مخلوق بخالق می‌روم و از بی‌خودی به بی‌خودی می‌روم و می‌بینم که همه ممالک از جمله مدرکان منست» (همان).

### تحلیل

از شیوه‌های پسندیده داستان‌سرایی در متون نثر و منظوم ادب فارسی، افعال مضارع در اثنای زمان گذشته است. این قاعده، به‌رغم تکرار در متون، از دید سبک‌شناسان و دستوریان پنهان مانده است و در کتاب‌های سبک‌شناسی و دستور به آن اشاره نشده است، البته چند تن از محققان و ادب‌پژوهان در کار تصحیح خود به اختصار بدان اشاره کرده‌اند که در زیر، اقوال آنان نقل می‌شود.

اولین بار علامه قزوینی در تصحیح کتاب جهانگشای جوینی با مشاهده ناهمگونی زمان افعال جملات و تداخل زمانی آنها، با شکاکیت خاص خود، وجه درست را با وجود مخالفت قیاس آن، بی‌کم و کاست، در متن کتاب وارد کرده است و در حاشیه شاهد دوم دسته ۲،۳ می‌نویسد: «فاعل (می‌کند) بر نکوتای است و مناسب مقام فعل ماضی است، ولی چنان‌که مشاهده می‌شود، اغلب نسخه قدیمه فعل مضارع دارند و گویا بر حکایت ماضیه است» (جوینی، ۱۳۶۷: ۵۷/۳). بعدتر، استاد فروزانفر در تبیین اسلوب انشا و نکات دستوری مناقب اوحادالدین کرمانی به این خصیصه نگارشی اشاره کرده و آن را از مقوله صنعت التفات به حساب آورده است (فروزانفر، ۱۳۴۷: مقدمه، ۶۱).

محمد روشن نیز در کتاب شرف‌النبی به این قاعده دستوری پی برده و در مقدمه خود بر این کتاب نوشته است: «کاربرد نوعی فعل در این متن دیده می‌شود که از شیوه فعل‌های پایه و پیرو به دور است» (خرگوشی، ۱۳۶۱: بیست و چهار) و دکتر یوسفی در نقد خود بر داستان‌های بیدپای، ضمن اشاره به این قاعده، که از چشم مصححان کتاب مخفی مانده، آن را از جمله اختصاصات نثر آن دانسته، می‌افزاید که این ویژگی «در داستان‌نویسی امروز دیده می‌شود» (یوسفی، ۱۳۶۳: ۳۶) و سرانجام دکتر شفیعی در یادداشت‌های ارزنده خود بر منطق‌الطیر، این گونه یادآور شده است که: «این شیوه قصه‌گویی که فعل را در زمان حاضر نقل کنند در متون نظم کمتر رواج داشته، ولی در قصه‌های منثور در ادبیات فارسی شواهدی برای آن می‌توان یافت» (عطار، ۱۳۸۳: ۶۲۲).

همان گونه که در بالا نشان دادیم، محققان به طور پراکنده و غالباً بدون اشاره به موارد دیگر و سخن محققان دیگر— به استثنای دکتر شفیعی که به گفتار محمد روشن اشاره کرده است— از این قاعده سخن گفته‌اند ولی به شکلی منسجم و مستند با نقل شواهد، به تحلیل و بررسی آن نپرداخته‌اند. در این بخش کوشش می‌شود به قدر وسع و توان تحلیلی از این شیوه به عمل آید.

در هر یک از شواهد مذکور مخاطب در جمله با فعلی روبه‌رو می‌شود که هیچ انتظار آن را نداشته است؛ مثلاً، در شاهد «یک روز بیرون رفتم به بطحای مکه. به هر نبات و حبش که می‌گذرم همچنان بود که در روی من می‌خندید» (۲،۲،۱)، خواننده مطمئن است که پس از جمله اول— یک روز بیرون رفتم به بطحای مکه— فعل به صورت «می‌گذشتم» خواهد بود ولی برخلاف

تصورش، فعل جمله به صورت مضارع آمده است، یا در این مثال: «کلاغ در پی ایشان ایستاد و می‌نگرد تا خود چه حیلت سازند» (۲،۲،۴) منتظر است که فعل جمله به سیاق متداول «می‌نگریست» باشد.

در شواهدی چون: «او [زنان] می‌گفتند: ای حلیمه، تو امروز به دختران پادشاه مانی از تنعم و نازکی، و دیروز رنگ تو گردیده بود و در سختی بودی، ترا حالتی افتاده است، و من هیچ نمی‌یارم گفت» (۲،۲،۲) یا «... و نوری از چشم‌های او می‌آمد و در عنان آسمان می‌شد، و من می‌نگرم» (همان)، اگر عبارت «درحالی که» را بیفزاییم، به صورت عادی برمی‌گردد. پس می‌توان به نوعی در این جملات واو را «واو حالیه» دانست؛ برای مثال، در نمونه زیر با افزودن «درحالی که» می‌توان جمله را بدین شکل امروزی تبدیل کرد «[درحالی که] (و) من اندر این حال، من اندر سوراخ پنهان گشته و سخن ایشان را می‌شنوم» (۲،۲،۳)؛ اما، این حکم برای کلیه شواهد صادق نیست؛ مثلاً در نمونه‌هایی چون: «به جستن قوتی می‌گردد و چیزی که بخورد می‌جوید و چپ و راست می‌نگرد. نگاه کرد، گربه‌ای را دید» (۲،۲،۱) یا «آن دانشمند بزرگ با چندان اهلیت، غاشیه شیخ را برگرفته پیش اسبش می‌دوید. در راه هر لحظه بی‌اعتقاد می‌شود که فلان شیخ پیش او آمد سلام کرد او التفاتش نکرد» (۲،۲،۶) اگرچه مابین دو جمله واوی وجود ندارد، همچنان با به کار بردن «در حالی که» می‌توان جمله را حالیه کرد و به سیاق عادی و طبیعی زبان بازگرداند.

از سویی می‌توان این قاعده را به نوعی در مقوله «جملات متداخل» پیشنهادی استاد خیام‌پور جای داد، اما برخلاف گفته ایشان که جملاتی در این دسته قرار می‌گیرند که «از نظر دستوری علاقه‌ای نداشته بلکه به منظور دعا یا نفرین یا امثال آنها در میان آن گنج‌ناییده شده باشد» (خیام‌پور، ۱۳۸۸: ۱۴۰)، برای شواهد فوق، نمی‌توان بدون پیوند و علاقه‌ای صورتی تصور کرد و از نوع «جمله معترضه» یا «مدخول معترض» به حساب آورد؛ چراکه بی وجود آنها جملات دچار خلل و نقص می‌شود؛ به عبارت بهتر، این جملات حکم جمله معترضه ندارند که در این طبقه قرار بگیرند.

در بادی امر چنین به نظر می‌رسد که این شیوه، در حقیقت صنعت «التفات» باشد که در متون منثور هم به کار گرفته شده است؛ همچنان که استاد فروزانفر را نیز اعتقاد بر آن بوده، آنجا که درباره خصیصه‌های سبکی مناقب اوحدی کرمانی می‌گوید: «مؤلف در اثنای حکایات که مطلبی از شخصی روایت می‌کند و بالطبع از او به صیغه سوم شخص مفرد تعبیر می‌کند، گاه رشته سخن را به دست خود او می‌دهد؛ چنان‌که گویی او خود راوی حکایت است... در این موقع به جای صیغه سوم شخص طبعاً صیغه اول شخص مفرد را به کار می‌برد، روشی که علمای بدیع آن را «التفات» می‌گویند و از صنایع بدیع می‌شمارند» (فروزانفر، ۱۳۴۷: مقدمه، ۶۱). اما به قطع و یقین نمی‌توان این شیوه را از قواعد علم بدیع به حساب آورد؛ اگرچه در این قاعده برطبق صنعت التفات «در سخن از غیبت به خطاب یا برعکس از خطاب به غیبت منتقل شوند» (همایی، ۱۳۶۱: ۲۹۳)، نویسنده به طوری که از شواهد برمی‌آید در پی صنعتگری و تزیین کلام نیست، بلکه مقتضای زبان و شیوه تحریر و تقریر او این گونه بوده است. علاوه بر آن، تغییر در زمان افعال صورت گرفته است نه در شخص (از غیبت به خطاب). البته با تساهل و تسامح می‌توان این قاعده را صنعت التفات خواند؛ چنان‌که استاد همایی به قید امکان، عطف فعل غایب بر متکلم را در مواردی چون «به خانه بردم و سر چرب کرد[م] و موی سترد[م]»، هم از صنعت التفات محسوب کرده است (رک. همایی: همان)، ولی این حکم صحیح نمی‌نماید و بدین مقوله باید به دیدی سبک‌شناسانه نگاه کرد نه از نگاه علمای بلاغت.

از میان نمونه‌های دسته‌بندی‌شده، نمونه اول (۲،۲،۱)، همان طور که از شواهد برمی‌آید، بسامد بیشتری دارد و در قیاس با نمونه‌های دیگر، پیچیدگی و ابهام آن کمتر است. این شیوه در نقل روایات و داستان‌ها استفاده می‌شود؛ چنان‌که تمامی شواهد بالا حاکی از آن است. نویسنده یا شاعر به منظور سهیم کردن مخاطب در سیر وقایع و اثرگذاری بیشتر، با استفاده از تغییر زمان فعل از ماضی به مضارع بدین مهم دست می‌یازد. وی در نقل واقعه‌ای که در گذشته رخ داده است ناگهان از جملات حالیه یا افعال مضارع استفاده می‌کند و خود را در بطن داستان قرار می‌دهد تا به دو مقصود دست یابد: ۱- به اعتبار و حجیت گفته خود می‌افزاید؛ چراکه واقعه‌ای را که نقل می‌کند (گویی) خود در آن شرکت داشته یا به رأی‌العین دیده است. ۲- مخاطب را غافل‌گیر

می‌کند و زمین‌گیر؛ زیرا جملات و واقعه از حالت عادی خارج شده است و هیجانی بر مخاطب وارد می‌شود. از سویی به تسریعی است در بیان واقعه و به نحوی حرکت و سیر سریع وقایع برای خواننده و مخاطب تداعی می‌شود.

همان‌طور که دکتر یوسفی متذکر شده است در داستان‌نویسی معاصر هم از این شیوه استفاده شده است؛ برای نمونه به این جمله توجه کنید: «در پاییز برگ‌ها با هم نمی‌ریزند و سبزه‌های نوروزی روی کوزه‌ها با هم نرسند و چشمک ستاره‌ها این همه با هم نبود» (گلستان، ۱۳۵۱: ۸۵)، سیاق جمله چنین اقتضا می‌کند که «نرسند»، «نمی‌رویند» باشد؛ البته در این قطعه، ابراهیم گلستان فعلی ماضی را مابین دو فعل مضارع قرار داده است و می‌توان گفت به نوعی از همین قاعده پیروی کرده است با اندکی تفاوت که در متون قدیم در توالی افعال ماضی فعل (یا افعالی) مضارع استعمال می‌شود.

به احتمال زیاد، این قاعده نیز همچون بسیاری از ساختارهای دستوری دیگر زبان فارسی، از زبان عربی گرفته شده باشد. این ساختار در قرآن کریم نیز مشاهده و درباره آن پژوهش شده است: «از دیگر ویژگی‌های زمانی داستان‌های قرآن این است که در غالب آنها رخدادها در یک سو از گذشته به حال و سپس آینده حرکت می‌کنند... البته این مسئله به مدد حروف ترتیب، یعنی، واو و فاء صورت می‌پذیرد... بدین سان افعال در دلالت‌هایشان تابع جریان سیال زمان هستند» (عبدالکریم، ۱۳۷۷: ۸۸-۸۹). در داستان‌هایی چون داستان یوسف یا اصحاب کهف، رد این قاعده یافت می‌شود؛ مثلاً، در داستان اصحاب کهف می‌خوانیم: «و تحسبهم ایقظاً و هم رقود، و نقلبهم ذات‌الیمین و ذات‌الشمال و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید» (کهف، ۱۸) «و می‌پنداری که ایشان بیدارند، در حالی که خفته‌اند و آنها را به پهلوی راست و چپ می‌گردانیم، و سگشان بر آستانه [غار] دو دست خود را دراز کرده [بود]»، «درمی‌یابیم که [این افعال] تکرار و استمرار را می‌رسانند، به طوری که مخاطب را با گذشته همراه می‌سازند و یا گذشته را با او همراه می‌کنند» (همان: ۹۶)، همان‌طور که می‌بینیم، در این آیه هم در «و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید» با بیان حالت مواجهیم، و همان‌طور که محقق گفته است مخاطب را به آن زمان می‌برد یا آن زمان را برابر دیدگان او ترسیم می‌کند.

در تحلیل این شیوه نباید بسامد بالای کاربرد دو فعل «دیدن» و «گفتن» را از نظر دور داشت؛ همان‌طور که در شواهد می‌بینیم این دو فعل مکرر به کار رفته است و گویا با استفاده از این دو فعل گوینده قادر می‌شود خود را از روال طبیعی متن یا شعر خارج کند و برای مدتی کوتاه (یک یا چند سطر)، روایت خود را از ساحت بیرونی متن بنگرد که این دو فعل، دست‌گوینده را در ارائه این شیوه باز می‌گذاشته است. و به همین استناد هم می‌توان گفت که این قاعده بیشتر در نقل قول‌ها (مواقعی که از گفتن و دیدن حرفی به میان می‌آید) دیده می‌شود.

گفتنی است چنین تغییر زمانی، برای برخی کاتبان، نوعی مخالفت قیاس با ساختار متداول زبان آنها بوده است. از این رو، ایشان برای هماهنگ ساختن زمان فعل در جمله، فعل را از مضارع به ماضی تغییر داده‌اند و این ساخت زمانی را به زعم خود اصلاح کرده و این گونه موجب تحریف متون شده‌اند. توجه به این مقوله دستوری می‌تواند بسیاری از مصححان را در امر تصحیح یاری رساند؛ زیرا بسیاری مصححانی که با مواجه شدن با تناقضات زمانی جملات، آنها را به صلاح دید خود اصلاح می‌کنند و به قاعده مرسوم امروزی باز می‌گردانند؛ برای مثال، در تصحیح *منطق الطیر* عطار همین مشکل بر سر بیت زیر برای دکتر گوهرین (عطار، ۱۳۴۲: ۱۱۲) پیش آمده بود:

ماده می‌پرسد ز نر کای رخنه‌جوی      ما کجا با هم رسیم آخر بگوی

دکتر گوهرین صورت «پرسیدی» را در بیت فوق، انتخاب و ضبط کرده است؛ حال آن‌که، بیت با فعل «می‌پرسد» صحیح است و دکتر شفیع به درستی، آن را انتخاب کرده است (نک: عطار، ۱۳۸۳: ۳۲۲). از میان منابعی که این شواهد از آن استخراج شده است، مناقب‌العارفین، مقالات شمس و مناقب اوحیدی کرمانی بیشترین شواهد را داشت- البته بسیاری از شواهد برای اجتناب از تطویل کلام نقل نشد.

نتیجه

می‌توان چنین نتیجه گرفت که علاوه بر کتاب‌هایی با ساختار روایی و درون‌مایه داستانی همچون داستان‌های بیدپای و شرف‌النبی (البته با قدری تسامح)، در میان کتاب‌هایی که در شرح احوال عرفا تحریر شده نیز این قاعده به‌وفور یافتنی است و علت هم می‌تواند گزارش اعمال و رفتار مشایخ باشد که راوی چنان وانمود می‌کند که گویی به چشم خویشتن دیده که پیر چنین عملی را انجام داده است.

در این مقاله با شواهد متعدد و به‌طور منسجم، گونه‌ای از تداخل زمانی جملات را در متون قدیم بررسی کردیم و نشان دادیم که این شیوه در نقل داستان‌ها و نقل قول‌ها به کار رفته است؛ راوی در اثنای بیان مطالب خود به ناگهان در متن حاضر می‌شود و بدین طریق به اعتبار متن می‌افزاید و سخن را چنان بیان می‌کند که گویی به چشم خود در حال مشاهده واقعه بوده است و این تأثیر سخن را بیشتر می‌کند.

درباره این قاعده الزاماً باید در حوزه سبک‌شناسی بحث و تفحص شود و قلمداد کردن آن در طبقه صنایع بدیعی، التفات، صحیح نیست و می‌توان گفت که به احتمال بسیار قوی مأخوذ از زبان عربی بوده و در مایه جمله حالیه زبان عربی، شایسته تعمق بیشتر است.

### منابع

۱. افلاکی، شمس‌الدین احمد (۱۳۶۲). مناقب‌العارفین، به کوشش تحسین یازجی، تهران: دنیای کتاب.
۲. بخاری، عبدالله (۱۳۶۱). داستان‌های بیدپای، به تصحیح پرویز ناتل خانلری و محمد روشن، چ ۱، تهران: خوارزمی.
۳. بهاء‌ولد (۱۳۵۲). معارف بهاء‌ولد، به اهتمام بدیع‌الزمان فروزانفر، چ ۲، تهران: طهوری.
۴. خرگوشی، ابوسعید (۱۳۶۱). شرف‌النبی، به تصحیح و تحشیه محمد روشن، تهران: بابک.
۵. خیام پور، ع. (۱۳۸۸). دستور زبان فارسی، چ ۱۴، تبریز: ستوده.
۶. سعدی، مشرف‌الدین مصلح‌بن عبدالله (۱۳۸۱). گلستان، به تصحیح غلامحسین یوسفی، چ ۶، تهران: خوارزمی.
۷. شمس تبریزی (۱۳۸۵). مقالات شمس تبریزی، به کوشش محمدعلی موحد، چ ۳، تهران: خوارزمی.
۸. عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین (۱۳۸۳). منطق‌الطیر، به اهتمام محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
۹. \_\_\_\_\_ (۱۳۴۴). منطق‌الطیر، به تصحیح صادق گوهرین، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۱۰. عطاملک جوینی (۱۳۶۷). تاریخ جهانگشای جوینی، به تصحیح محمد قزوینی، تهران: ارغوان.
۱۱. بکری، عبدالکریم (۱۳۷۷). فعل و زمان در داستان‌های قرآن، به ترجمه محمدحسن معصومی، بینات، تابستان، سال پنجم، شماره ۱۸.
۱۲. غزنوی، سدیدالدین محمد (۱۳۴۰). مقامات ژنده‌پیل، به کوشش حشمت‌الله مؤید، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۱۳. فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۲). دستور مفصل امروز، چ ۱، تهران: سخن.
۱۴. فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۴۷). مناقب احوال‌الدین کرمانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۱۵. گلستان، ابراهیم (۱۳۵۱). جوی و دیوار و تشنه، چ ۳، تهران: چاپخانه میهن.
۱۶. مینوی، مجتبی و محمداسماعیل رضوانی (۱۳۵۴). نامه تنسر، چ ۲، تهران: خوارزمی.
۱۷. یوسفی، غلامحسین (۱۳۶۳). داستان‌های بیدپای، نشر دانش، فروردین و اردیبهشت، شماره ۲۱.
۱۸. همایی، جلال‌الدین (۱۳۶۱). فنون بلاغت و صناعات ادبی، چ ۲، تهران: توس.